

نوروزنامه خيام

حكيم عمر خيام نيشابورى

مقدمه:

سخن گفتن از نوروز، و منشاء و سرچشمه پيدايش آن كارآسانى نيست. شايد به جرأت بتوان گفت يكي از بهترين منابع بحث و بررسى پيرامون نوروز سبب پيدايش آن رساله اى است تحت عنوان «نوروزنامه» منسوب به حكيم عمر بن ابراهيم خيام نيشابورى.

كتاب تنها به نوروزنى پردازد اما سبب نگارش آن پرداختن به نوروز است. در آغاز كتاب و در مقدمه نويسنده مى خوانيم:

«... دوستى كه بر من حق صحبت داشت و در نيك عهدى يگانه بود از من التماس كرد كه سبب نهادن نوروز چه بوده است و كدام پادشاه نهاده است، التماس او را مبذول داشتم و اين مختصر جمع كرده آمد به توفيق جل جلاله».



چنین گویند که چون گیومرت این روزها آغاز تاریخ کرد هر سال آفتاب را و چون یک دور آفتاب بگشت در مدت سیصد و شصت و پنج روزه دوازده قسمت کرد هر بخشی سی روز، و هر یکی را از آن نامی نهاد.

سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود یکی آنکه هر سیصد و شصت و پنج روز و ربی از شبانروز به اول دقیقه حمل بازآید به همانوقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود، و چون جمشید آن روز دریافت نوروز نام نهاد و جشن آیین آورد.

بنشست خواست که ایام سال و ماه را نام نهد و تاریخ سازد تا مردمان آن را بدانند بنگریست که آن روز بامداد آفتاب به اول دقیقه حمل آمد موبدان عجم را گرد کرد و بفرمود که تاریخ از اینجا آغاز کنند، موبدان جمع آمدند و تاریخ نهادند و چنین گفتند موبدان عجم که دانایان روزگار بوده اند که ایزد تبارک و تعالی دوازده فرشته آفریده است. از آن چهار فرشته بر آسمانها گماشته است تا آسمان را به هر چه اندر اوست از اهرمانان نگاه دارند، و چهار فرشته را بر چهار گوشه جهان گماشته است تا اهرمانان را گذرندهند که از کوه قاف برگردند و چنین گویند که چهار فرشته در آسمانها و زمینها می گردند و اهرمانان را دور می دارند از خلاق، و چنین می گویند که این جهان اندر میان آن جهان چون خانه ای است نو اندر سرای کهن برآورده و ایزد تعالی آفتاب را از نور بیافرید و آسمانها و زمینها را بدو پرورش داد، و جهانیان چشم بر وی دارند که نوری است از نورهای ایزد تعالی و اندروی باجلال و تعظیم نگرند که در آفرینش وی را ایزد تعالی عنایت بیش از دیگران بوده است.

و گویند مثال این چنان است که ملکی بزرگ اشارت کند به خلیفتی از خلفای [خویش] که او را بزرگ دارند و حق هنر وی بدانند که هر که وی را بزرگ داشته است ملک را بزرگ داشته باشد و گویند چون ایزد تبارک و تعالی بدان هنگام که فرمان فرستاد که ثبات بر کرد تا تابش و منفعت او به همه چیزها برسد. آفتاب از سر حمل برفت و آسمان او را بگردانید و تاریکی از روشنائی جدا گشت و شب و روز پدیدار شد و آن آغازی شد مرتا تاریخ این جهان را، و پس از آن به هزار و چهارصد و شصت و یک سال به همان دقیقه و همان روز باز رسید، و آن مدت هفتاد [وسه بارقران] کیوان و اورمزد باشد که آن را قران صغری خوانند، و این قران هریست سال باشد و هرگاه که آفتاب دور خویشتن سپری کند و بدین جای برسد و زحل و مشتری را به همین برج که هبوط زحل اندر اوست قران بود با مقابله این برج میزان

که زحل اندر اوست یک دور اینجا و یک دور آنجا بر این ترتیب که یاد کرده آمد، و جایگاه کواکب نموده شد، چنانکه آفتاب از سر حمل روان شد و زحل و مشتری با دیگر کواکب آنجا بودند، به فرمان ایزد تعالی حالهای عالم دیگرگون گشت، چیزهای نو پدید آمد، مانند آنکه در خورد عالم و گردش بود، چون آن وقت را دریافتند ملکان عجم، از بهر بزرگداشت آفتاب را و از بهر آن که هر کس این روز را در نتوانستندی یافت نشان کردند و این روز را جشن ساختند و عالمیان را خبر دادند تا همگان آن را بدانند و آن تاریخ را نگاه دارند.

و چنین گویند که چون گیومرت این روزها آغاز تاریخ کرد هر سال آفتاب را و چون یک دور آفتاب بگشت در مدت سیصد و شصت و پنج روزه دوازده قسمت کرد هر بخشی سی روز، و هر یکی را از آن نامی نهاد و به فرشته [ای] بازبست از آن دوازده فرشته که ایزد تبارک و تعالی ایشان را بر عالم گماشته است، پس آنگاه دور بزرگ را که سیصد و شصت و پنج روز و ربی از شبانروزی است سال بزرگ نام کرد و به چهار قسم کرد، چون چهار قسم از این سال بزرگ بگذرد نوروز بزرگ و نوگشتن احوال عالم باشد. و بر پادشاهان واجب است آئین و رسم ملوک بجای آوردن از بهر مبارکی و از بهر تاریخ را و خرمی کردن به اول سال، هر که روز نوروز جشن کند و به خرمی پیوندد تا نوروز دیگر عمر در شادی و خرمی گذارد، و این تجریت حکما از برای پادشاهان کرده اند.

فروردین ماه به زبان پهلوی است، معنیش چنان باشد که این، آن ماه است که آغاز رستن نبات در وی باشد، و این ماه مریح حمل راست که سرتاسر وی آفتاب اندر این برج باشد.

اردیبهشت ماه، این ماه را اردیبهشت نام کردند یعنی این ماه آن ماه است که جهان اندروی به بهشت ماند از

از آنجا که تا کنون مقاله ای پیرامون نوروز نوشته نشده که گوشه جمشی به رساله نوروزنامه ننیداخته باشد، بر آن شدیم تا بخشهایی از این رساله را که مستقیماً در ارتباط با نوروز و سبب پیدایش آن است به چاپ رسانیم و بدین منظور برای جلوگیری از ترویج اطناب کلام بخشهای میانی را حذف نموده تنها گزیده ای از رساله را در ارتباط با نوروز انتخاب نمودیم.

در مورد نوروزنامه و اینکه نویسنده آن کیست سخنها بسیار است. اما آنچه مسلم است اینست که بینا خیام یادداشتی در این مورد تهیه و جمع آوری نموده است.

نوروزنامه مشهورترین منبع شناخت نوروز است و با توجه به مبدأ تقویم جلالی و کیسه های پیش از آن و اشارات وارد در کتاب، به نظر می رسد که در حدود ۴۹۵ هجری به رشته تحریر درآمده باشد.

آغاز کتاب نوروزنامه

در این کتاب که بیان کرده آمد در کشف حقیقت نوروز که به نزدیک ملوک عجم کدام روز بوده است و کدام پادشاه نهاده است و چرا بزرگ داشته اند آن را و دیگر آیین پادشاهان و سیرت ایشان در هر کاری مختصر کرده آید ان شاء الله تعالی.

اما سبب نهادن نوروز آن بوده است که چون بدانستند که آفتاب را دو دور بود یکی آنکه هر سیصد و شصت و پنج روز و ربی از شبانروز به اول دقیقه حمل بازآید به همانوقت و روز که رفته بود بدین دقیقه نتواند آمدن، چه هر سال از مدت همی کم شود، و چون جمشید آن روز دریافت نوروز نام نهاد و جشن آئین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند، و قصه آن چنان است که چون گیومرت اول ملوک عجم به پادشاهی

خرمی، و ارد به زبان پهلوی مانند بود و آفتاب اندراین ماه بر دور راست در برج ثور باشد و میانه بهار بود.
خرداد ماه، یعنی آن ماه است که خورش دهد مردمان را از گندم و جو و میوه، و آفتاب در این ماه در برج جوزا باشد.

تیرماه، این ماه را بدان تیرماه خوانند که اندر او جو و گندم و دیگر چیزها را قسمت کنند، و تیر آفتاب از غایت بلندی فرود آمدن گیرد، و اندر این ماه آفتاب در برج سرطان باشد و اول ماه از فصل تابستان بود.

مرداد ماه، یعنی خاک داد خویش بداد از ترها و میوه‌ها [ی] پخته که دروی به کمال رسد و نیز هوا دروی مانند غبار خاک باشد و این ماه میانه تابستان بود و قسمت او از آفتاب مَر بروج اسد باشد.

شهریور ماه، این ماه را از بهر آن شهریور خوانند که ریو دخل بود، یعنی دخل پادشاهان در این ماه باشد و در این ماه بزرگان را دادن خراج آسانتر باشد و آفتاب در این ماه در سنبله باشد و آخر تابستان بود.

مهرماه، این ماه را از آن مهرماه گویند که مهربانی بود مردمان را بر یکدیگر، از هر چه رسیده باشد از غله و میوه نصیب باشد بدهند و بخورند به هم و آفتاب در این ماه در میزان باشد و آغاز خریف بود.

آبان ماه، یعنی آبها در این ماه زیادت گردد از بارانها که آغاز کند، و مردمان آب گیرند از بهر کشت و آفتاب در این ماه در برج عقرب باشد.

آذرماه، به زبان پهلوی آذراتش بود، و هوا در این ماه سرد گشته باشد و به آتش حاجت بود، یعنی ماه آتش و نوبت آفتاب در این ماه مَر بروج قوس را باشد.

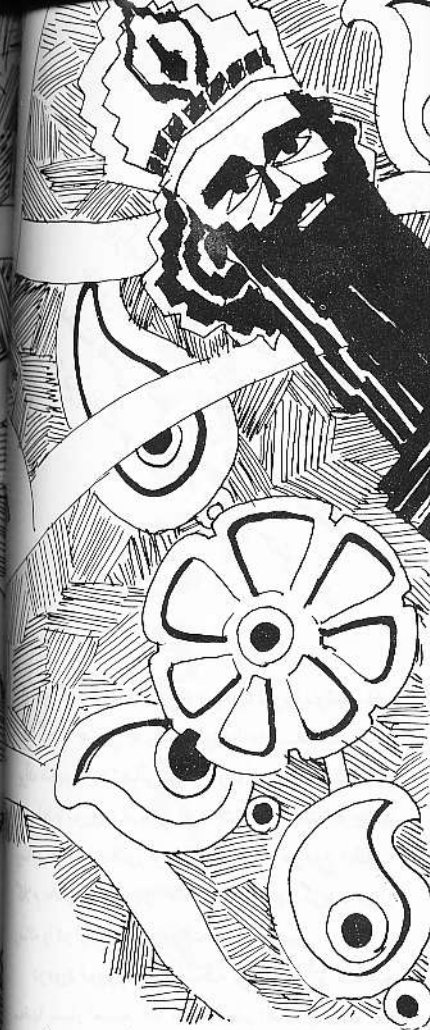
دی ماه، به زبان پهلوی دی دیو باشد بدان سبب این ماه را دی خوانند که درشت بود و زمین از خرمیها دور مانده بود و آفتاب در جدی بود و اول زمستان باشد.

بهمن ماه، یعنی این ماه به همان ماند و مانند بود به ماه دی به سردی و خشکی و به کسج اندر مانده و نیز آفتاب اندر این ماه به خانه زحل باشد به دلوبا جدی پیوند دارد.

اسفندارمذ ماه، این ماه را بدان اسفندارمذ خوانند که اسفند به زبان پهلوی میوه بود یعنی اندر این ماه میوه‌ها و گیاهها دیدن گیرد و نوبت آفتاب به آخر برجها رسد به برج حوت.

پس گیومرث این مدت را بدین گونه به دوازده بخش کرد و ابتدای تاریخ پدید کرد و پس از آن چهل سال بزیست چون از دنیا برفت هوشنگ بجای او نشست و نهصد و هفتاد سال پادشاهی راند و دیوان را قهر کرد و

آهنگری و درودگری و بافندگی پیشه آورد و انگین از زنبور و اسریشم از پیله بیرون آورد و جهان به خرمی بگذاشت و به نام نیک از جهان بیرون شد و از پس او طهمورث بنشست و سی سال پادشاهی کرد و دیوان را در طاعت آورد و بازارها و کوجه‌ها بنهاد و ابریشم و پشم بیافت و رهبان بزسپ در ایام او بیرون آمد و دین صایان آورد و او دین پذیرفت و زنا بر بست و آفتاب را پرستید، و مردمان را دبیری آموخت و او را طهمورث دیویند خواندندی و از پس او پادشاهی به برادرش جمشید رسید و از این تاریخ [و] هزار و چهل سال گذشته بود و آفتاب اول روز به فروردین تحویل کرد و به برج نهم آمد. چون از ملک جمشید چهارصد و بیست و یکسال بگذشت این دور تمام شده بود و آفتاب به فروردین خویش به اول حمل باز آمد، و جهان بروی راست گشت دیوان را مطیع خویش گردانید و بفرمود تا گرمابه ساختند و دنیا را بیافتند و دنیا را پیش از ما، دیوینت خواندندی اما آدمیان به عقل و تجربه و روزگار بدینجا رسانیده اند که می بینی و دیگر خیر را بر اسب افگند تا استر پدید آمد و جواهر از معادن بیرون آورد و سلاحها و پیرایه‌ها همه او ساخت و زر و نقره و مس و وارزیزو سرب از کانهای بیرون آورد و تخت و تاج و یابوه و طوق و انگشتری او کرد و مشک و عسبر و کافور و زعفران و عود و دیگر طیبها او به دست آورد پس در این روز که یاد کردیم جشن ساخت و نوروزش نام نهاد و مردمان را فرمود که هر سال چون فروردین نوشود آن روز جشن کنند و آن روز نو دانند تا آنگاه که دور بزرگ باشد که نوروز حقیقت بود، و جمشید در اول پادشاهی سخت عادل و خدای ترس بود و جهانیان او را دوست دار بودند و بدو خرم و ایزد تعالی او را قری و عقلی داده بود که چندین چیزها بنهاد و جهانیان را به زر و گوهر و دنیا و عطرها و چهار پایان بیاراست چون از ملک او چهارصد و اند سال بگذشت نیو بدو راه یافت و دنیا در دل او شیرین گردانید، و دنیا در دل کسی شیرین مباد، منی در خوشتن آورد، بزرگ منشی و پیدادگری



پیشه کرد و از خواسته مردمان گنج نهادن گرفت. جهانیان از او به رنج افتادند و شب و روز از ایزد تعالی زوال ملک او می خواستند آن فریادی از او برفت. تدبیرهاش همه خطا آمد. بیوراسپ که او را ضحاک خوانند از گوشه‌ای درآمد و او را بتاخت و مردمان او یاری ندادند از آنکه از او رنجیده بودند و به زمین هندوستان گریخت بیوراسپ به پادشاهی بنشست و عاقبت او را بدست آورد و پاره به دونیم کرد و بیوراسپ هزار سال پادشاهی کرد به اول داد گرد بود و به آخری داد گشت و هم به گفتار و به کردار دیو از راه بیفناد مردمان را رنج می نمود تا آفریدون از هندوستان بیامد و او را بکشت و به پادشاهی بنشست و آفریدون از تخم جمشید بود پانصد سال پادشاهی کرد.
چون صد و شصت و چهار سال از ملک آفریدون بگذشت دور دوم از تاریخ گیومرث تمام شد و او این ابراهیم علیه السلام پذیرفته بود و پیل و شیر و یوز را معین گردانید و خیمه و ایوان او ساخت و تخم و درختان میوه‌دار و نهال و آبهای روان در عمارت و باغهای او آورد چون ترنج و نارنج و بادرنگ و لیمو و گل و بنفشه و ترنگ و نیلوفر و مانند این در بوستان آورد و مهرگان هم او نهاد و



ملوک عجم چنان بوده است که کیسه کردند تا سال به جای خویش بازآید و مردمان را به مال گزاردن رنج کمتر رسد چون دستشان به ارتفاع رسد. متوکل اجابت کرد و کیسه فرمود و آفتاب را از سرطان به فروردین باز آوردند و مردمان در راحت افتادند و آن آئین بماند و پس از آن خلف بن احمد امیر سیستان کیسه دیگر بکرد که اکنون شانزده روز تفاوت از آنجا کرده است و سلطان سعید معین الدین ملک شاه را انارالله برهانه از این حال معلوم کردند. بفرمود تا کیسه کنند و سال را به جایگاه خویش بازآیند. حکماء عصر از خراسان بیاورند و هر آلتی که رصد را به کار آید بساختند از دیوار و ذات الحق مانند این و نوروز را به فروردین بردند ولیکن پادشاه را زمانه زمان نداد و کیسه تمام ناکرده بماند. این است حقیقت نوروز و آنچه از کتابهای متقدمان یافتیم و از گفتار دانایان شنیده ایم.

آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن

آئین ملوک عجم از گاه کیخسرو تا به روزگار یزدجرد شهریار که آخر ملوک عجم بود چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بیگانه موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پر می، و انگشتری و درمی و دیناری خسروانی و یک دسته خوید سبز رسته و شمشیری و تیروکمان و دوات و قلم و استرو بازی و غلامی خوب روی و ستایش نمودی و نیایش کردی او را به زبان پارسی به عبارت ایشان چون موبد موبدان از آفرین بپرداختی پس بزرگان دولت درآمدندی و خدمتها پیش آوردندی.

آفرین موبد موبدان به عبارت ایشان

شها به جشن فروردین به ماه فروردین آزادی گزین یزدان و دین کیان، سروش آورد ترا دانایی و بیانی به کاردانی، و دیر زیو با خوی هژیر و شادباش برتخت زرین، و انوشه خور به جام جمشید، و رسم نیاکان در همت بلند و نیکوکاری و ورزش داد و راستی نگاه دار، سرت سبز باد و جوانی چو خوید، اسپت کامگار و پیروز و تیغت روشن و کاری به دشمن و بازت گیرا و خجسته به شکار، و کارت راست چون تیر، و هم کشوری بگیرنو، برنخت با درم و دینار، پشت هنری و دانا گرامی، و دم خوار و سرایت آباد و زندگی بسیار!

چون این بگفتی چاشنی کردی و جام به ملک دادی و خوید در دست دیگر نهادی و دینار و دم در پیش نخت او بنهادی و بدین آن خواستی که روز نو و سال نو هر چه بزرگان اول دیدار چشم بر آن افکنند تا سال دیگر شادمان و خرم با آن چیزها در کارسانی بمانند، و آن برایشان مبارک گردد که خرمی و آبادانی جهان در این چیزهاست که پیش ملک آوردندی.



کمالی VI

گشتاسب بفرمود تا کیسه کردند و فروردین آن روز آفتاب به اول سرطان گرفت و جشن کرد و گفت این روز را نگاه دارید و نوروز کنید که سرطان طالع عمل است و مردهقانان را و کشاورزان را بدین وقت حق بیت المال دادن آسان بود و بفرمود که هر صد و بیست سال کیسه کنند تا سالها بر جای خویش بماند و مردمان اوقات خویش به سرما و گرما بدانند. پس آن آئین تا به روزگار اسکندر رومی که او را ذوالقرنین خوانند بماند و تا آن مدت کیسه نکرده بودند و مردمان هم بر آن می رفتند تا به روزگار اردشیر بابکان که او کیسه کرد و جشن بزرگ داشت و عهدنامه بنوشت و آن روز [را نوروز] بخواند و هم بر آن آئین می رفتند تا به روزگار نوشین روان عادل، چون ایوان مدائن تمام گشت نوروز کرد و رسم جشن بجا آورد چنانکه آئین ایشان بود اما کیسه نکرد و گفت این آئین بجا مانند تا به سر دور که آفتاب به اول سرطان آید تا آن اشارت [که] گیسومرث و جمشید کردند از میان برخیزد. این بگفت و دیگر کیسه نکرد تا به روزگار مأمون خلیفه. او بفرمود تا رصد بکردند و هر سالی که آفتاب به حمل آمد نوروز فرمود کردن و زیج مأمونی برخاست و هنوز از آن زیج تقویم می کنند تا به روزگار المتوکل علی الله.

متوکل وزیری داشت نام او محمد بن عبدالمملک، او را گفت افتتاح خراج در وقتی می باشد که مال در آن وقت از غله دور باشد و مردمان را رنج می رسد و آئین

ممان روز که ضحاک را بگرفته و ملک بروی راست گشت جشن سده بنهاد و مردمان که از جور و ستم ضحاک برسته بودند پسندیدند و از جهت فال نیک آن روز را جشن کردند و هر سال تا امروز آئین آن پادشاهان نیک عهد در ایران و توران بجای میآیند. چون آفتاب به فروردین خویش رسید آن روز آفریدون بنو جشن کرد و از همه جهان مردم گردآورد و عهدنامه نشست و گماشتگان را داد فرمود و ملک بر پسران قسمت کرد. ترکستان از آب جیحون با چین و ماچین توژ را داد و زمین روم مرسله را و زمین ایران و تخت خویش را به ایرج داد و ملکان ترک و روم و عجم هم از یک گوهرند و خویشان بکدیگرند و همه فرزندان آفریدونند و جهانیان را واجب است آئین پادشاهان بجای آوردن از بهر آنکه از تخم وی اند و چون روزگار او بگذشت و آن دیگر پادشاهان که بعد از او بودند تا به روزگار گشتاسب. چون از پادشاهی گشتاسب سی سال بگذشت زردشت بیرون آمد و دین گیری آورد و گشتاسب دین او پذیرفت و بر آن می [رفت] و از گاه جشن آفریدون تا این وقت نهصد و چهل سال گذشته بود و آفتاب نوبت خویش به غروب آورد.